

«نامه ماهیانه ادبی، علمی، اجتماعی»

# اگرچه

شماره - نهم  
آذر ماه ۱۳۳۶

دوره - بیست و ششم  
شماره - ۹

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی  
(مؤسس: مرحوم وحید دستگردی)  
(صاحب امتیاز و نگارنده: وحیدزاده - نسیم دستگردی)

بقلم: استاد سخن مرحوم وحید

## تجدد ادبی

(یا انقلاب ادبی - مقاله دوم)

(۴)

در بیان این که انقلاب ادبی حقیقی اختیاری نیست

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

حافظ

مبتکر بزرگ و سرسلسله متجددین ادبی بمعنای حقیقی یعنی خواجه (حافظ) علیه‌الرحمه در بیت فوق بدین معنی اشارت فرموده و میگوید گفته‌های دلپسند و اشعار بلند و ابکار افکار من بکسب و اختیار و در نتیجه تحصیل نیست تا هر کسی را بدان دسترس باشد بلکه موهبت خدائی و آنچه میگویم بتعلیم استاد ازل است. در مقام دیگر نیز میگوید:

حافظ از مشرب قسمت کله بی انصافست

طبع چون آب و غزلهای روان ما را

چنانکه در مقاله پیشینه اشارت رفت یکی از شرایط انقلاب حقیقی قریحه خداداد و طبع طبیعی بلند است و این شرط چون اختیاری نیست پس مشروط هم اختیاری نخواهد بود و اگر تمام معلمین و فلاسفه بزرگ برای يك سعدی یا يك خواجه بوجود آوردن سعی و همت گمارند با بهترین مدرسه عالی و بزرگترین وسیله و مصرف کردن ملیونها بلکه ملیاردها برای آنها ممکن نخواهد شد.

طبیعت عالم پس از طی قرون و گردش سالها و ماهها گاهگاه اظهار قدرت کرده و یکی از اینگونه نوابغ بزرگ را برای هدایت افکار و تکمیل نطق و بیان که حقیقت انسانیت است بعرصه وجود میآورد.

قرنها باید که تا صاحبدلی پیدا شود  
بایزیدی از خراسان یا اویسی از قرن  
سالها باید که تايك مشت پشم از پشت میش  
زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رس  
ماهها باید که تايك پنبه دانه زاب و خاک  
شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن

از این مقدمه معلوم میگردد که سخنان ادبای متجدد کنونی که همواره خود و دیگران را دعوت بتجدد و توصیه بانقلاب ادبی میکنند مهمل و بیمعنی است در صورتیکه انقلاب و تجدد حقیقی مقصود باشد زیرا تکلیف کردن بکارهای غیر اختیاری تکلیف بمحال است و در پیشگاه عقل و عرف مذموم.

در حقیقت تکلیف و توصیه بتجدد و انقلاب از قبیل آنستکه شخص کریمه -- المنظری را توصیه بتحصیل صباحت و ملاحت یا کریمه الصوتی را بخوش آوازی تکلیف کنند.

آیا خنده انگیز نیست بغلوس سیاه را بحسن یوسفی و عفور صاحب انکرا الاصوات را بنغمه داودی و این هبنق را بحکمت افلاطونی توصیه و تکلیف کردن؟!

آیا این گوینده محترم و ناصح مکرم چرا خود این نصیحت را بکار نمی بندد و اورنگ فردوسی و مسند نظامی که بالاترین و رفیع ترین اورنگها و مسندها است چرا خود بتصاحب نمیردازد؟

گرچه این ناصح متجدد را عقیدت آنست که از فردوسی و نظامی بسی بالاتر است یا اگر این عقیده را ندارد چون جامعه را نادان و پذیرنده یافته با کمال جرأت و بی شرمی دنباله این ادعا را رها نمی‌کند.

یکی از همین ادبای متجدد را یاد دارم يك چند پیش ازین برای گرمی بازار جهل خودش را با سعدی و فردوسی همسنگ بلکه از تمام شعرای بزرگ عالم بالاتر معرفی کرد یعنی ترهات و لاطائلی چند بدون وزن و معنی و ترکیب منظوم داشته و پس از طبع برای معرفی میزان هوش و ذکاوت خود و رسوایی جامعه ایران بتمام بلاد داخله و خارجه انتشار داد و سکوت جامعه را دلیل تصدیق ادعای خویش شمرد و چنین هم بود !!

باری مقصود آنستکه انقلاب ادبی حقیقی بکسب و اختیار میسر نمی‌شود و چنین شاعری را باید طبیعت ایجاد کند.

نهایت پس از داشتن سرمایه برای تکمیل مقام تجدد و انقلاب بایستی در تحصیل علوم ادبیه و فلسفی و ریاضی هم سعی و باغب و جد و فانی بکاربرد و با اینهمه مسلم احدی را بمقامی بالاتر از آن که طبیعت باو داده دسترس نیست.

رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشاد است

(حافظ)

(۵)

تجدد ادبی بعقیده متجددین کنونی و هویت طرفداران تجدد

تجدد ادبی بعقیده متجددین کنونی عبارتست از مخالفت با تمام اصول مسلمة فصاحت و بلاغت و نحو و صرف و اشتقاق فارسی و عربی پس شاعر متجدد کسی است که شعر او اولاً معنی نداشته و ثانیاً ترکیب و تلفیقش غلط باشد و ثالثاً از تمام فنون و اصول مسلمة فصاحت و بلاغت عاری باشد.

تا نگویند این تعریف از کجا یافت شده مینگویم همچنانکه اصول و قواعد فصاحت و بلاغت قدیمه از اشعار اساتید و کلمات فصحاء استخراج شده و تدوین گردید

همچنین این تعریف از مراجعه باشعار و آثار شعری متجدد کنونی آشکار و استخراج میشود و هر کس با آثار مشوره و منظومه این ادباء مراجعه کند بتعریف و اصول قوانین تجدد ادبی مطابق آنچه ما بیان کردیم پی برده و خواهد برد.

بعقیده ما «کهنه پرستان» این تجدد و انقلاب ادبی نیست بلکه انقلاب ضد ادبی است و فقط وسیله کسب اشتهاست از قبیل کار شنیع برادر حاتم و چاه زمزم.

شاعر انقلابی و ادیب متجدد امروزی برای تکمیل تجدد همه چیز قدمات را منکر شده و خلاف آنرا بکار مینهد.

وزن و قافیه را در شعر غلط میداند و کهنه پرستی، فصاحت و بلاغت را ترهات کهنه محسوب میدارد. مراعات نحو و صرف و لغت و اشتقاق فارسی و عربی را در زبان فارسی ابطال و خرافات پیشینیان نام میگذارد.

ولی با این تجدد و انقلاب باز هم از مضامین قدما و اساتید صرف نظر نکرده مضامین آنان را احتمال میکند گرچه پس از اعمال اصول تجدد آن معنی اولیه قدیمی باقی نماند و بجه غارسوی آب میرود.

### هویت طرفداران تجدد

طرفداران تجدد ادبی بلااستثناء چنانکه محسوس است اشخاصی هستند که ابداً با شعر و قریحه و سخن و فصاحت آشنا نیستند و در حقیقت طرفداران تجدد ادبی کنونی با ادبای حقیقی همان نسبت را دارند که طرفداران رنجبر با رنجبر. رنجبر روز با آفتاب و گرما، شب با بیخوابی و سرما دست و گریبان است و با زحمت سالیانه هیچوقت قوت لایموت یک روزه برای خانواده خود مهیا ندارد. تمام مصائب و بلاها و تکلفات مملکت و مالیات حتی زکوة و خمس هم بر او تحمیل است.

اما طرفدار رنجبر هرگز زحمت آفتاب ندیده جز در سردابه با آفتاب رویان کلرنگ هیچگاه بیخوابی شب نکشیده جز در بزم می و چنگ با معشوق شوخ و شنگ. اما در عین حال طرفدار رنجبر است و چنانکه در نتیجه وجود همین طرفداران بی تناسب

از ده سال باینطرف دونلت از نفوس رنجور با تمام هستی و زندگانی آنان بتاراج فنا رفت و میرود در نتیجه وجود این طرفداران نامتناسب ادب هم بکلی چراغ فروزان شعر و ادب خاموش گردیده و ادباء و شعراء لکد کوب پای طرفداری شدند. طرفدار تجدد ادبی با اینکه هیچگونه آشنائی با شعر و ادب ندارد بشیادی ماهی پانصد تومان باسامی مختلفه در تحت عنوان شعر و ادب از جامعه استفاده میکند اما ادیب و شاعر در محبس مذلت و تنگنای سختی معیشت جان داده و میدهد چنانکه یک مراجعه مختصر بشرح حال و زندگانی پر ملال بزرگترین نابغه سخن در قرن اخیر ادیب الممالک فراهانی این دعوی را برهانی میکند.

از شرح زندگانی پر ملال و کلال ادیب الممالک میگذرم و بعد از مرگ هم از کیفیت دفن او سخن نمیگویم.

ولی مزار و مدفن ادیب الممالک را آیا دیده اید؟  
 آیا میدانید در کجاست و هنوز یک سنگ لوح هم کسی بر قبر او نصب نکرده؟  
 آیا میدانید چگونه لقب و تخلص او را دزدان بی شرف جامعه دست بدست بغارت میبرند و الان سه چهار نفر ادیب الممالک در این ممالک وجود دارد؟ از طرف دیگر طرفدار تجدد و همان هوچی بی معرفت که در نتیجه شیادی او ادیب الممالک پایمال شده امروز از خون او هم استفاده میکند و با اینکه با تمام حیثیات او دشمن بوده و هست در مجالس و محافل قیسافه غمخواری و طرفداری بخود داده گاهی نیز کیفیت زندگانی او را شرح داده چند قطره اشک مصنوعی بوسیله دستمال آب پیاز از چشم خود فرو میریزد!

باری این طرفداران تان بودند شعر و ادب در ممالک رو بترقی بود و شعرای بزرگ ظهور می کردند چنانکه از مراجع بدوره های استبداد فتحعلیشاه و عصر ناصری و مظفری و ملاحظه شعرای آن دوره و کتب مؤلفه آن عصر این مسئله واضح و روشن می گردد.

شعراء و نویسندگان دوره فتحعلیشاه و عصر استبداد ناصری قائم مقام فراهانی و

قآنی و صبای کاشی و شهاب اصفهانی بودند بجای آنها امروز دلشاد ملک معارفها • سلطنت صدرها و ووو قرار گرفته اند حکمای آندوره حاج ملاهادی سبزواری و در اواخر میرزا ابوالحسن جلوه در طهران و جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملا محمد کاشی در اصفهان بودند.

فلاسفه امروز هم . . . . .  
 مؤلفات آن عصر از قبیل نامه دانشوران و نگارندگان فاضل عبدالرب آبادی و امثال او بودند .  
 اما امروز آیا مؤلفات و کتب ما کدام است حقیقتاً از بیان و نگارش خجالت می کشم !!

(۶)

تاریخ و علت ظهور این عقیده و چنین تجدد

و باعث شیوع آن در این زمان

برای ظهور اینگونه تجدد ادبی مبداء محقق تاریخی نمیتوان تعیین کرد و همینقدر مسلم است که این نوع شعر و شاعری و این عقیده با آنکه باسم تجدد نامیده میشود کهنه و قدیمی است بلکه میتوان گفت از آغاز ظهور شعر و شاعری بحکم اینکه (لکل موسی فرعون) و از (پی هر آفتابی سایه ایست) و (هر جا که پری رخی است دیوی باوست) این سبک شعر و اینگونه شاعر هم وجود داشته ولی در جامعه روزگار خویش راه قبول نداشته و همواره مضحکه انجمنها و مسخره مجامع بوده و آثارشان قبل از خودشان در مقبره نسیان مدفون گردیده است. چنانکه امروز نام و نشانی از آنها در کار نیست و مؤلفین و ادباء طرد اللیباب گاهگاه از آنها اسمی برده و رسمی نگاشته اند.

شمس الدین محمد بن قیس رازی صاحب کتاب المعجم را در حدود هفتصد سال قبل بایکی از این شعرای انقلابی معاشرتی دست داده و اتفاقی برای او رخ کرده است که در این مقام نگارش آن تناسب کامل دارد زیرا در این عصر شعرای انقلابی فراوانند و همه در حق خود عقیده های بزرگ دارند برای آنکه مبادا کسی برخلاف عقیده و

برای تعلیم و راهنمایی بدانها سخنی گوید و آنان بقصد جان و مال و عرض و هستی او کمر خصومت بر بندند.

عیناً عبارات شمس الدین را نقل و چنانکه من ازین عبارات پند گرفته و شعرای انقلابی را بترك پند و تعلیم و اندرز گفتم تا پس از این از سر زبان و رفتار آنان ایمن باشم امید است قارئین عظام هم پند گرفته از تعلیم و آموزگاری این طبقه چشم ببوشند «ذرهم فی خوضهم بلعبون»

نقل از کتاب المعجم چاپ برون. (صفحه ۴۲۵)

«وهم از این جهت نباید کی هیچ عالم خویشان دار بر رد و عیب هر شاعر دلیری کند و در رکاکت لفظ و سخافت معنی با او دم زند الا کی واثق باشد بآنک این شاعر سخن او را محض شفقت و عین بآموزی خواهد شناخت و از آن مستفید و مسترشد خواهد بود چه در این عهد هیچ صنعت مستحقرتر و هیچ حرفت مبتذل تر از شعر و شاعری نیست.

بر آنک هر پیشه کی از آن کمتر نباشد تا مر دم دتی بر مز اولت آن مداومت نمینماید و در آن مهارتیکه استادان صنعت پیسنند حاصل نمیکند بدعوی بیرون نمی آید و ساخته و کرده خویش بمن یزید عرض نمیرد.

الاشعر که هر کس که سخن موزون از ناموزون بشناخت و قصیده چند کژمژ یاد کرد و از دو سه دیوان چند قصید عاری در مطالعه آورد بشاعری سر بر می آورد و خود را بمجرد نظمی عاری از تهذیب الفاظ و ترتیب معانی شاعر می پندارد و چون جاهلی شیفته طبع خویش و معتقد شعر خویش شد بهیچوجه او را از آن اعتقاد باز نتوان آورد و عیب شعرا و با او تقریر نتوان کرد. و حاصل ارشاد و نصیحت جز آن نبود که از گوینده بر نچد و سخن او را بهانه بخل و نشانه حسد او شمارد و روا باشد که از آنفصه بیهوده گفتن در آید و همچو نیز آغاز نهد چنانکه مرا با فقیهی اتفاق افتاد که بیخارا در سنه احدی و ستمائة بخدمت من رغبت نمود و پنج شش سال او را نیکو

بداشتم و او پیوسته بدگفتی (۱) و مردم براو خندیدند تا بعد از چند سال چون بر عزم عراق بمرو رسیدم روزی بر دیوار سرائی که آنجا نزول کرده بودم نوشته دیدم .

## بیت

دنیا بمراد خویش گیر آخرجه صدنامه عمرخوانده گیر آخرجه ۲  
برسیل طیبیت او را گفتم این بیت چه معنی دارد «و هاء آخرجه» عایدبکیست و فاعل اخراج کیست گفت نغز گفته است و حقیقت بیان کرده است .

یعنی هر مراد که داری یافته گیر و دیر سالها زیسته گیر: هم عاقبة الامر اجل در رسد و مرد را از دنیا بیرون برد . فاعل « اخراج » اجل است و ضمیر عاید بمرد است که بتقدیر در این بیت لازمست و تقدیر بیت چنانست که ای مرد دنیا بمراد رانده گیر آنگاه می گوید اخراج « یعنی اجل بیاید و او را بیرون برد . جمعی که حاضر بودند بر تفسیر بیت و تقریر نحو او بخندیدند .

پس گفت نك نیست که « اخراج » را نيك نشانده است میبایست که فاعل آن ظاهر تر از این بودی من بیتی بگویم بهتر از این و دیگر روز بیامد و گفت بیتی سخت نیکو گفتم و بیت این بود .

## ناتمام

۱) مقصود از بدگفتن شعر بدگفتن است بسبب انقلاب جدید که در آن زمان اسباب مضحکه بوده و امر و زمقبول جامعه میباشد .

۲) یعنی آخر چه . چون تا قرن هشتم و نهم هجری جیم عربی و فارسی مثل بای عربی و فارسی بهم شبیه و هر دو بایک نقطه نوشته میشده شمس الدین برسیل طیبیت آخر چه را « آخرجه » خوانده فقیه ساده لوح و شاعر انقلابی هم باور کرده و بتوجیه و استقبال پرداخته است .